

هو العليم

اسباب شهادت امام رضا عليه السلام

حضرت علامه آية الله حاج سيد محمد حسين

حسينى طهرانى

امام شناسى، جلد ۱۷

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

یکی از علل شهادت امام علی بن موسی الرضا

علیه السلام، بیان حکم واقع بود

مأمون حضرت رضا علیه السلام را به دربارش آورده است تا موید و موکد احکام باطله و مسائل مشتبّه او باشند نه اینکه در هر مسأله‌ای حکمی را خلاف رأی و نظریه وی بیان کنند. برای سلاطین جائزه و حکام جابره مصیبتی از آن عظیم تر تصور نمی‌شود که کسی در مقابل رأی و تصمیم و نظریه ایشان، اظهار علم و حیات کند.

احتجاج مرد صوفی با مأمون و تصمیم مأمون

به قتل امام رضا علیه السلام

در «بحار الانوار» در باب اسباب شهادت امام رضا صلوات الله علیه گوید: در «علل الشرایع» و «عیون أخبار الرضا»، از مکتب، و وراق، و همدانی جمیعاً از علی از پدرش از محمد بن سنان روایت می‌نماید که او گفت: من در محضر مولایم امام رضا علیه السلام

در خراسان بودم، و عادت مأمون این بود که روزهای دوشنبه و پنجشنبه برای مراجعات مردم می‌نشست، و امام رضا علیه‌السلام را در سمت راست خود می‌نشاند.

روزی به مأمون خبر دادند که: مردی از صوفیان دزدی کرده است. امر کرد تا وی را احضار نمایند. چون به وی نگاه کرد، دید مردی است ژولیده درهم رفته و شکسته، و در پیشانیش میان دو چشمش آثار سجود است.

مأمون گفت: بد است که این آثار جمیله در کسی باشد که این فعل قبیح از او سرزده باشد، آیا تو را به دزدی نسبت داده‌اند، با این آثار نیکوئی که من در ظاهرت می‌نگرم!؟

مرد صوفی گفت: من دزدی را از روی اضطرار انجام دادم نه از روی اختیار، هنگامی که تو مرا از حقی که خداوند برایم از خُمس و فیء معین کرده است محروم نموده‌ای!؟

مأمون گفت: تو چه حقی در خمس و فیء داری!؟

صوفی گفت: خداوند عزوجل خمس را به شش

قسمت نموده است و گفته است:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ
لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ
إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيَّ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ
يَوْمَ التَّقِي الْجَمْعَانِ﴾.^۱

و فیء را بر شش قسمت نموده است، و خدای

عزوجل گفته است:

﴿وَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيَّ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَ
لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ
كَيَلَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ﴾.^۲

صوفی گفت: به علت آنکه تو مرا منع کردی در

حالی که من ابن السبیل می باشم، در راه وامانده ام، و

مسکین هستم، چیزی ندارم و از حمله قرآن کریم

هستم!^۳

^۱ آیه ۴۱ از سوره ۸: انفال: «و بدانید: هرگونه غنیمتی را که به دست آورید، خمس آن برای خدا، و برای رسول خدا، و برای صاحبان قرابت با رسول خدا، و یتیمان، و مسکینان، و در راه واماندگان می باشد اگر شما این طور هستید که ایمان به خدا آورده اید و به آنچه که ما در روز فرقان (فرق میان حق و باطل) در روزی که دو گروه با هم تلاقی کردند (غزوه بدر) نازل کردیم ایمان آورده اید!»

^۲ سوره حشر، آیه ۷: «و آن بهره و نصیبی را که خداوند از اهل بلاد و قریه ها به پیامبرش می دهد اختصاص به خدا و به رسول خدا و به اهل قرابت با رسول خدا و یتیمان و مسکینان و در راه واماندگان دارد، برای آنکه در میان بی نیازان از شما دست به دست نگردهد.»

^۳ مراد از یتیمان و مسکینان و در راه واماندگان در آیه خمس و در آیه فیء

مأمون به او گفت: من چگونه به واسطه این افسانه‌سرایها و اساطیر تو، حدی از حدود خدا و حکمی از احکام او را تعطیل کنم درباره دزدی که سرقت نموده است؟!

صوفی گفت: اول ابتداء به خودت کن، و آن را تطهیر نما، سپس غیر خودت را تطهیر کن! اولاً حدّ خدا را بر خودت جاری نما پس از آن بر غیر خودت! مأمون رو کرد به حضرت امام رضا علیه السّلام و گفت: چه می گوید؟!

حضرت فرمود: او می گوید: تو دزدی کرده‌ای تا او دزدی کرده است!

مأمون به شدّت خشمگین شد و به صوفی گفت: سوگند به خدا دستت را می برم!

صوفی گفت: چگونه دستم را می بری با وجودی

یتیمان و مسکینان و در راه و اماندگان از آل رسول الله می باشند به قرینه الف و لام چرا که در امثال این مواضع عوض از مضاف الیه می آید. و مثل اینکه گفته باشد: لله و لرسوله و لذی قریبه و یتامهم و مساکینهم و ابن سبیلهم. فعلی هذا حقّی در خصم و فیء برای عامّه مسلمانان نیست. و آنچه را که این مرد صوفی ذکر کرده است بنابر مذهب فقهاء عامّه می باشد چون می گویند: برای فقراء مسلمین و ایتام مسلمین و ابناء سبیل مسلمین است نه خصوص آن افراد از آل رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم

که تو غلام من هستی؟!!

مأمون گفت: ای وای بر تو! من از کجا غلام تو

شده‌ام؟!!

صوفی گفت: به سبب آنکه مادرت را از اموال

مسلمین خریداری کرده‌اند. بنابراین تو غلام جمیع

مسلمین می‌باشی چه در مشرق و چه در مغرب، تا

اینکه تو را آزاد نمایند، و من تو را آزاد نکرده‌ام! از

این گذشته تو جمیع خمس را بلعیده‌ای، و به آل

رسول حقّشان را نداده‌ای، و به من و نظیران من

حقّمان را ادا ننموده‌ای!

و ایضاً از این گذشته مرد خبیث را قدرت نیست

که بتواند همانند خودش خبیثی را تطهیر کند.

حتماً باید تطهیر به دست شخص طاهری تحقّق

پذیرد. و کسی که بر او حدّ لازم آمده باشد نمی‌تواند

حدّ بر غیر جاری کند مگر آنکه اولاً ابتداء به خود

نماید. آیا نشنیده‌ای که خداوند عزّوجلّ می‌گوید:

اتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَنْلُونِ

الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ. ^۱

^۱ سوره بقره ، آیه ۴۴: «آیا شما مردم را امر به نیکی می‌کنید و خودتان را فراموش می‌کنید، با وجودی که کتاب آسمانی را تلاوت می‌نمائید؟! پس

مأمون رو کرد به حضرت امام رضا علیه السّلام و

گفت: نظریه شما درباره وی چیست؟!

امام رضا علیه السّلام فرمود: خداوند جلّ جلاله

به محمد صلی الله علیه وآله وسلم می فرماید: **(فَلِلّٰهِ**

الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ).^۱

و آن عبارت است از حجّتی که به جاهل

می رسد. بنابراین جاهل با جهلش آن را می فهمد

همان طور که عالم با علمش می فهمد. و دنیا و

آخرت با حجّت قیام دارند. و این مرد صوفی با

برهان و دلیل، حجّت آورده است.

مأمون امر کرد تا صوفی را رها کردند، و خودش

از مردم کناره گرفت، و به امر امام رضا علیه السّلام

مشغول شد تا وی را سمّ داده به شهادت رسانید. و

او فضل بن سهل و جماعتی دیگر از شیعیان را نیز

کشته بود.

صدوق رضی الله عنه گوید: این حدیث به

طوری که من حکایت کرده ام روایت گردیده است،

چرا عقل را به کار نمی بندید؟»

^۱سوره انعام، آیه ۱۴۹: «بگو: اختصاص به خدا دارد حجّت و دلیلی که

می رسد و در جای خود می نشیند.»

و من عهده دار صحّتش نمی باشم.^۱

در اینجا چقدر مناسب است روایت دگری را
راجع به امام رضا علیه السّلام بیاوریم گرچه از
موضوع بحث خارج می باشد، امّا کمال ملایمت با
سیر آزار و اذیتهای منصور به امام صادق علیه السّلام
را دارد.

بی باکی امام رضا علیه السّلام در برابر مأمون و
سبب شهادت آن حضرت

در «عیون أخبار الرضا» علیه السّلام از تمیم
قرشی، از پدرش از احمد بن علی انصاری روایت
است که: گفت:

من از أبوالصلّت هرّوی پرسیدم و گفتم: چگونه
مأمون با وجود اکرامش و محبتش به امام رضا
علیه السّلام طیب نفس پیدا کرد تا امام رضا را بکشد،
و با وجود آنکه او را ولیعهد خود بعد از خود قرار
داده بود؟!!

ابوالصلّت گفت: مأمون آن حضرت را اکرام و
محبت می نمود چون به فضل او اعتراف داشت، و

^۱ «عیون أخبار الرضا» ج ۲ ص ۲۳۷ و ص ۲۳۸ و «علل الشرایع» ج ۱ ص ۲۲۸ و «بحار الانوار» طبع حروفی ج ۴۹، ص ۲۸۸ تا ص ۲۹۰.

ولایت عهد را پس از خود برای او نهاد تا به مردم نشان دهد که: او طالب دنیاست، و منزلت او را در نفوس مردم ساقط کند. و چون در این تدبیر نتیجه‌ای نگرفت، و از امام رضا برای مردم میلی به سوی دنیا ظاهر نشد، بلکه این امر موجب زیادتی فضل حضرت نزد مردم و برتری محل و موقعیت او در نفوسشان گردید، متکلمین از علماء و دانشمندان را از شهرها جلب کرد به طمع آنکه یکی از ایشان بالاخره حجّت و برهان حضرت را در بحث می‌شکند، و منزلت و مکانت او در نزد علماء ساقط می‌گردد، و به واسطه علماء موقعیت امام نیز در نزد عامّه ساقط می‌شود.

در تمام این مباحثات و مجادلات هیچ خصم علمی و طرف مقابل صاحب دانشی و فنی از یهود و نصاری و مجوس و صابئین و برآهمه و مُلحدین و دهریین، و نه خصمی از فرق مسلمین مخالفین با او بحث نکرد مگر آنکه حضرت حجّت او را قطع نمود، و با برهان و دلیل او را ملزم می‌نمود و مردم می‌گفتند: وَاللَّهِ إِنَّهُ أَوْلَىٰ بِالْخِلَافَةِ مِنَ الْمَأْمُونِ .

«سوگند به خداوند که او برای خلافت از مأمون سزاوارتر می باشد.»

جاسوسان و متصدیان گزارش اخبار، این خبرها را برای مأمون می بردند، و بدین جهت غیظش زیادتر می شد، و حسدش شدت می یافت.

وَ كَانَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَحَابِي الْمَأْمُونِ مِنْ حَقٍّ وَ
كَانَ يَحِبُّهُ بِمَا يَكْرَهُ فِي أَكْثَرِ أَحْوَالِهِ فَيَغِيظُهُ ذَلِكَ، وَ يَحْقِدُهُ
عَلَيْهِ، وَ لَا يَظْهَرُهُ لَهُ.

فَلَمَّا أَعْيَتْهُ الْحِيلَةُ فِي أَمْرِهِ اغْتَالَهُ فَقَتَلَهُ بِالسُّمِّ.^۱

«و عادت امام رضا علیه السلام این بود که از بیان حق در برابر مأمون باک نداشت، و در بسیاری از

^۱ «عیون أخبار الرضا» ج ۲ ص ۲۳۹ و «بحار الانوار» ج ۴۹، ص ۲۹۰. و از غرائبی که می توان از کرامات حضرت امام رضا ۷ به شمار آورد این است که این سطوری که اینک در علت شهادت آن امام مظلوم ترقیم افتاد یک ساعت از آفتاب برآمده صبح روز پنجشنبه سی ام شهر صفر الحرام سنه یک هزار و چهارصد و چهارده هجریه قمریه یعنی روز شهادت آن حضرت است. و در تمام این قسمت از دوره امام شناسی که تا به حال به شانزده جلد بالغ گردیده است اینک اولین لحظه ای است که از شهادت آن امام غریب سخن به میان آمده است، و با آنکه قبلاً هم اراده بیان چنین مطلبی در اینجا نبود، و همان طور که ملاحظه می فرمائید این کلام شاهی برای طرز رفتار منصور دوانیقی با حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به میان آمده است، و بدو به عنوان شاهد ذکر شده است، امّا روح قدسی و نفس ملکوتی آن امام همام که زنده و مرده اش یکسان است بر خامة فقیر حقیر جاری ساخته است؛ سَلَامَ اللّٰهِ وَ سَلَامَ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ عَلَيْهِ وَ عَلَيَّ وَ آبَائِهِ وَ أَبْنَائِهِ أَجْمَعِينَ.

حالات مأمون، به او جوابهائی می داد که برای وی ناپسند می آمد. اینها موجب غیظ و خشم مأمون می شد، و در دل حقد و کینه می بست، ولیکن بر امام رضا ظاهر نمی کرد.

چون تدبیر و حيله در امر امام رضا برای مأمون ایجاد خستگی و سختی نمود، با مرگ پنهانی و غیله^۱ او را با خوراندن سم بکشت.»

^۱ امام شناسی، ج ۱۷، ص ۳۱۱.